

بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت در مکن عظمت و مقعد قدس رفعت خود میفرماید پس بگوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح محبوب محروم و ممنوع نمائید ای مؤمن مهاجر عطش و ظماً غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان بیت محبت باقی را بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیره نفسانی میپوش تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان بازمدار بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات نبخشد ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیه مطلع شوید از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید نار طلب در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منبع که مقام قرب و لقای جانان است فایز گردید

ای احمد از ابحر متموجه منتظمه مستوره خود را منع مکن و از صراط واضحه مستقیمه محروم مباش چشم را منیر کن و بنور لایح روشن نما تا بسینای مبارکه طیبه که محل ضیا و استضیاء سنای الهیه است وارد شوی و بتجلیات انوار لانهایه منور گردی و ندای جانفزای انظر ترانی از مشرق بیان سبحانی من غیر تعطیل بشنوی جمال غیب در هیکل ظهور میفرماید ای احمد نفعهئی از عرف گلستان قدس روحانیم بر عالم هستی وزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدانی مزین فرموده و رشحی از طمطمایم عنایتیم بر عالمیان مبذول گشته و جمیع را سرمست از این باده قدس الست از عدم محض فانی بعرضه وجود باقی کشیده

ای احمد دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات انوار لانهایات از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آرایش تقلید منزّه کن تا نعمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی بشنوی

ای احمد چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتبهیه نفسیه از اصغاء کلمه جامعه بازمدار قلب خزینه من است لالی مکنونه آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما بگو ای عباد فیض رحمت بی منتهایم از سماء مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل در نزول و جریان است با دیده مقدس و گوش منزّه و استقامت تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید بگو ای بندگان من بتحدید نفس و تقلید هوی خود را مقید و مقلد مسازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را سیراب نموده و لایزال سقایه نخواهد نمود از سراب فانی چشم برداشته بزلال سلسال لازوال بی مثالم درآئید لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی آن بملاقات آب فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی و منیر گردد پس جهد بلیغ و سعی منبع نمائید تا لؤلؤ قدس صمدانی را من دون اشاره بدست آرید و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل بآب عنایت من زنده و حی و باقی خواهد بود ای بندگان من جمال قدم میفرماید که از ظلّ هوی و بعد و غفلت بظلّ بقا و قرب و رحمت بشتابید و چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجبات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکن قدس ولایتیم درآئید

ای بندگان من از مدینه وهمیه ظنیه بقوه توکل بیرون آمده بمدینه محکمه مشیده یقین وارد شوید و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مأیوس مباشید که همه هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض بملک هستی آوردیم بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم جمیع شما اشجار

رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و بنیسان رحمت بی‌زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیه و خطرات ملکیه بملائکه حفظیه حفظ فرمودم حال از مغرس و حافظ و مرئی خود غفلت ننمائید و دون او را بر او مقدم و مرجح مدارید که مبادا اریاح سمومیّه عقیمیّه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیّه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید کلمات حکمت را از لسان ظهور قلم شنو که بیسر مریم فرمودم که هر مالک بستانی شجره یابسه را در بستان باقی نگذارد و البته او را قطع نموده بنار افکند چه که حطب یابس درخور و لایق نار است پس ای اشجار رضوان قدس عنایت من خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه که معاشرت بمشرکین و غافلین است حفظ نمائید تا اشجار وجود از جود معبود از نفحات قدسیّه و روحات انسیّه محروم نگردد و لازال در رضوان قدس احدیّه جدید و خرم ماند

ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم‌یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقة غیر مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیّت و احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نچنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عزّ ابهی را از ظهور در سماء قدس ابقی ممنوع داشته‌اید اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت فیئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون

ای بندگان بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمه مبارکه جامعه اولیه را تبدیل نمائید و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذاب بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح مشفقانه را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سر و سرّ در بدیع امرم ملاحظه نمائید از امواج بحر رحمت که جمیع ابهر لانهایه قطره‌ایست نزد او محروم مشوید و از معین قدس عذب فرات سایغم خود را ممنوع مسازید قسم بذات غییم که اگر اقلّ از ذرّ بشعور آئید بسینه بسینای روح بشتابید و بعین خود بمعین قدسیّه منوره واضحه وارد گردید و نداء روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منیره بشنوید و غفلت نمائید

ای احمد از تقیید تقلید بروضه قدس تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام بگو ای عباد باب رحمت را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم بدست ظلم و اعراض مبندید و سدره مرتفعه عنایت را بجور و اعتساف قطع نمائید براستی میفرمایم قلب مخزن جواهر ممتنعه ثمینه منست محلّ خرف فانیه دنیای دنیّه مکنید و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ منست او را بغبار تیره بغضا میالائید بصفتام متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم درآئید جمیع اشیاء کتاب مبین و صحف محکم قویم منند بدایع حکمت لدنیم را بچشم ظاهر مقدّس و قلب نورانی منزه مشاهده نمائید

ای بندگان من آنچه از حکم بالغه و کلم طیبیه جامعه که در الواح قدسیّه احدیه نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعدّه است بسموات عزّ احدیه والاّ جمال مقدّس از انظر عارفین است و اجلال منزه از ادراک بالغین در شمس مشرقه منوره مضیئه ملاحظه نمائید که اگر جمیع عباد از بصیر و اعمی چه در وصف منتهی مبالغه نمایند و یا در دون آن منتهی جهد مبذول دارند این دو رتبه از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح و ذمّ جمیع در امکانه حدودیه بخود مقبل و معرض راجع بوده و خواهد بود و شمس در مقرّ خود بکمال نور و اعطای فیض و ضیای خود من دون تغییر و تبدیل مشرق بوده و خواهد بود و هم‌چنین در سراج مضیئه در لیل مظلمه که در محضر شما روشن است مشاهده نمائید آیا آنچه از بدایع اوصاف منیعه و یا جوامع صفات ذمیمه در حقّ او ذکر شود هیچ بر نور او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد لا فوالدی نفسی بیده بلکه در این دو

حالت مذکوره او بیک قسم افاضه نور مینماید و این مدح و ذم بقائلین راجع بوده و خواهد بود چنانچه مشهود ملاحظه میشود حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع ننماید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید

ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریست که در قعر عمق آن لآلی لطیفه منیره ازید از احصا مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدّره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید هیچ از آن بحر و لآلی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید فیئس ما توهمتّم فی انفسکم و ساء ما اتمتّمون

ای بندگان تالله الحقّ آن بحر اعظم لجّی و مواج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از حبل ورید بآنی بان فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فایز گردید ای بندگان اگر در بدایع جود و فضل که در نفس شما ودیعه گذارام مطلعّ شوید البتّه از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت منست بی برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطمای عنایت و مقمام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیّه ظاهر و مشهود بینید این مقام امنع اقدس را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیه خود را ساکن ارض فانیه بیند حال ای عباد پرهیای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمائید

ای عباد لآلی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی بقوّت یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیّه را بید القدره مفتوح نمودم و روایح قدس مکنونه آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم حال مع جمیع این فیوضات منیعّه محیطه و این عنایات مشرقه لمیعه اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود

ای اهل بیان الیوم مقصود از آفرینش و خلق خود را دانسته چه که جواهر جبال مرتفعه الهیّه اید و لآلی ابحر فضل احدیّه و دون شما از آنچه در سموات و ارض مشهود است در ظلّ شما محشور و بالتّبع مرزوق و متنعمند مثلاً ملاحظه در ارض طیّیه منبته نمائید که مقصود زارع از سقایه سقایه زرع خود است و بسا حجر صلده صلبه که در آن کشت و زرع بالتّبع مشروب میشوند پس مقصود از نزول فیض قیاض مزارع احبّای او بوده که محلّ انبات نبات علم و حکمتند و من دون آن از اعدا و غافلین که احجار متروکه ارضند بالتّبع برشحات فضلیّه و قطرات سحاییّه مرزوق و مشروبند ای اهل بیان با جمیع این مراتب عالی و مقامات متعالی از خود غفلت مجوئید و از حقّ عزلت مگیرید و از مراقبت امر الله در جمیع احوال غافل مشوید و جهد نمائید که کلمات الهی را بدون آن قیاس ننمائید

ای بندگان اگر صاحب بصرید بمدینه بینایان وارد شوید و اگر اهل سمعید بشهر سامعین قدم گذارید و اگر صاحب قلبید بحصن موقنین محلّ گزینید تا از مشاهده انوار جمال ابهائیّه در این ایام مظلّمه محجوب نمائید چه که این سنه سنه تمحیص کبری و فتنه عظمی است

ای عباد وصایای روح را با قلم تسلیم و مداد اذعان و ایقان بر لوح صدر خود مرقوم دارید و در هر آن توجّه بان نموده که مباد از حرفی از آن تغافل نمائید و بجدّ تمام اقبال بحقّ جسته و از دون آن اعراض نموده که اینست اصل ورقه امریه منبته از شجره الهیه

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلیات انوار صبح لقا و تکلم نمینماید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس ننمائید و عهد الله را مشکنید و نقض میثاق مکنید باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجّه نمائید و نباشید از بی‌خردان دنیا نمایشی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو میندید و از پروردگار خود مگسلید و مباشید از غفلت‌کنندگان براستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی‌بهره و بی‌نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لایسمن و لایغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد

ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی‌الجملة بر خلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دل‌تنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع آن ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است البته بجمیع آنها رسیده فایز گردید اگر قمیص فانی را بقمیص باقی تبدیل نمائید و بمقام جنت ابهائیه که مقرر خلود ارواح عزّ قدسیه است وارد شوید جمیع اشیاء دلیل بر هستی شما است اگر از غبار تیره نیستی بدرآئید از زحمت ایام معدوده دل‌تنگ مباشید و از خرابی تن ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت مستور

ای بندگان سلسبیل عذب صمدانی را از معین مقدّسه صافیه طلب نمائید و اثمار منیعۀ جنت احدیه را از سدره مغرسه الهیه اخذ کنید چه که در وادی جرز یابس تسنیم خوش تسلیم و کوثر قدس تکریم بدست نیاید و از شجره یابسه ثمره لطیفه منیعه ملحوظ نگردد

ای طالبان باده روحانی جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی بی‌حجاب لن ترانی میفرماید چشم دل و جان را محروم ننمائید و بمحلّ ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید کذلک ینصحکم لسان الله لعلّ انتم الی شطر الروح تقصدون